

واکاوی تطبیقی استعاره مفهومی «عشق» در اشعار سعدی یوسف و احمد شاملو (بررسی تطبیقی)

عباس نجفی(*)

د. خداداد برهنی(**)

د. رسول بلاوی(***)

د. سید حیدر فرع شیرازی(****)

تاریخ دریافت: ۲۰۲۳/۷/۱

تاریخ پذیرش: ۲۰۲۳/۱۰/۷

چکیده

مفهوم انتزاعی عشق، جانمایه و از اصلی‌ترین بن‌مایه‌های شعر سعدی یوسف و احمد شاملو است. تمام تلاش این دو شاعر مصروف این امر است تا در زمانه‌ای که عشق نایاب‌ترین ارزانی است، با مفهوم‌سازی عشق در قالب‌های مختلف و متنوع، دوباره انسان را به ارزش و حرمت عشق و اعجاز آن در نجات بخشی او آگاه کنند. پژوهش حاضر بر آن است تا با تکیه بر روش توصیفی تحلیلی و با رویکرد تطبیقی مکتب آمریکایی، به بررسی حوزه‌های مفهومی محمل مشترک و غیر مشترک استعاره مفهومی

(*) دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه خلیج فارس، بوشهر، ایران

(**) استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه خلیج فارس، بوشهر، ایران (نویسنده مسئول) bahri@pgu.ac.ir

(***) استاد زبان و ادبیات عربی دانشگاه خلیج فارس، بوشهر، ایران

(****) دانشیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه خلیج فارس، بوشهر، ایران

«عشق» در شعر یوسف و شاملو پردازد. نتایج پژوهش حاکی از آن است که مهم‌ترین حوزه‌های محمل مشترک برای مفهوم‌سازی «عشق» در شعر این دو شاعر، هشت حوزه عینی هدیه، انسان، سرود، دریا، سفر- مسافر، کیمیا، پناه‌گاه و راز است. همچنان‌که در شعر یوسف، حوزه محمل «سفر» و در شعر شاملو، حوزه محمل «پناه‌گاه»، بیشترین بسامد را از آن خود کرده اند. از جمله حوزه‌های محمل غیرمشترک در شعر دو شاعر می‌توان به حوزه‌های گل، معلّم، آتش، رنگ‌رز و پیغام در اشعار یوسف و حوزه‌های مجرم، معبود، ابزار، جنین، آفتاب و مکان در اشعار شاملو اشاره کرد. همچنین در تجزیه و تحلیل نهایی می‌توان نتیجه گرفت که شیوه مفهوم‌سازی از عشق و مشخصات فنی آن در شعر این دو شاعر، بازتابی از شرایط زمانه است.

کلیدواژه‌ها: صور خیال، مفهوم‌سازی، عشق، سعدی یوسف، احمد شاملو.

۱. مقدمه

عشق، جان‌مایه و از بن‌مایه‌های اصلی شعر معاصر عربی و فارسی است. این مفهوم انتزاعی از دیرباز انسان را به خود مشغول داشته و همواره انگیزه حرکت و تلاش و تکاپوی او در زندگی بوده است. شاعر نیز به مثابه انسانی حسّاس و هشیار، به ناگزیر و به اقتضای انسان بودن، درگیر این مقوله است. شاعران معاصر در زبان عربی و فارسی نیز بسته به شرایط و زمینه‌های اجتماعی و سیاسی زمانه خویش، از عشق سخن گفته‌اند. این عشق گاهی عشق شخصی و وقتی عشق عمومی بوده است. با تحلیل استعاره‌های مفهومی حوزه عشق می‌توان درک منطقی‌تری از ژرف‌ساخت سعدی یوسف و احمد شاملو به دست داد و لایه‌های زیرین آن را آشکارتر کرد؛ مفهوم عشق و مشخصات فنی آن در شعر یوسف و شاملو، جای برجسته‌ای را به خود اختصاص داده است. با بررسی اشعار این دو شاعر می‌توان حوزه‌های محمل مشترک بسیاری را در راستای مفهوم‌سازی «عشق» در شعر این دو شاعر پی گرفت و نشان داد؛ همچنان‌که در شعر یوسف و شاملو، حوزه‌های محمل غیرمشترک نیز به کار رفته است که بسامد آن

به نسبت حوزه‌های محمل مشترک، کمتر است. نوع مفهوم‌سازی از عشق و مشخصات فنی آن در شعر این دو شاعر، منعکس کننده شرایط زمانه زندگی این شاعران است. در این پژوهش مفهوم عشق بر اساس مکتب آمریکایی در ادبیات تطبیقی در اشعار سعدی یوسف و احمد شاملو مورد بررسی قرار گرفته است. مکتب آمریکایی در ادبیات تطبیقی به دنبال انتقادهای شدیدی که منتقدانی همچون «رنه وولک» بر مکتب فرانسه وارد کردند، پایه‌گذاری شد. اساسی‌ترین انتقاد منتقدانی چون «ولک» بر رویکرد تاریخی مکتب فرانسه بود. در این مکتب برخلاف مکتب فرانسه اصل تأثیر و تأثر در روابط میان ادبیات مختلف در کانون توجه نیست. آن چه در این مکتب اهمیت و اصالت دارد، اصل تشابه و همانندی است. «همین اصل تشابه و همانندی موجب شد که در این مکتب ادبیات با دیگر معارف بشری از جمله هنرهای زیبا مثل نگارگری، معماری، رقص، موسیقی و حتی بررسی رابطه ادبیات با علوم تجربی نیز در حوزه پژوهش‌های ادبی و نقدی قرار گرفت. ادبیات تطبیقی در این مکتب با نقد مدرن گره خورده است». (علوش، ۱۹۸۷م، ص ۹۳). در این مکتب، ادبیت يك اثر ادبی یعنی تمام ویژگی‌هایی که يك اثر را به اثری ادبی تبدیل می‌کند در کانون اهمیت است؛ به عبارت روشن‌تر، آنچه در بررسی و تطبیق آثار ادبی در مکتب آمریکایی اهمیت دارد، میزان ادبیت یک اثر است و نه روابط تاریخی یا رابطه تأثیر و تأثر. ادبیات فارسی و عربی به دلیل برخورداری از زمینه‌های مشترک عقیدتی و همچنین به دلیل نزدیکی جغرافیایی داد و ستدهای فرهنگی و ادبی چشم‌گیری با یکدیگر داشته اند. چشم‌انداز عمومی شعر معاصر عربی و فارسی در دوران معاصر یکی است و می‌توان برای بیشتر آنچه در شعر معاصر عرب اتفاق افتاده است، در شعر فارسی نیز مشابهی یافت. بررسی نظام مفهوم‌سازی عشق در اشعار شاعران زبان عربی و فارسی، چشم‌انداز است برای بر آفتاب افکندن پس زمینه‌های ارزشی، تعاملات بین‌فرهنگی و کشف و درک نقاط اشتراک و اختلاف مفاهیم موجود در این دو زبان. وجود مشابهت‌های غیر قابل انکار میان اشعار یوسف و شاملو در تبیین حوزه مفهومی

عشق، ضرورت بررسی شعر این دو شاعر را ایجاب می‌کند. در پژوهش پیش‌رو، سعی بر آن است تا حوزه‌های مفهومی محمل مشترک و غیر مشترک مفهوم «عشق» در شعر یوسف و شاملو به روش توصیفی-تحلیلی و به شیوه یادداشت‌برداری کتابخانه‌ای بررسی و تحلیل شده و به سوالات زیر پاسخ داده شود:

۱. محمل‌های مشترک و غیر مشترک به کار گرفته شده توسط سعدی یوسف و احمد شاملو در حوزه عشق کدامند؟
۲. کدام محمل از محمل‌های عشق در شعر دو شاعر بسامد بیشتری دارد؟
۳. مفهوم‌سازی عشق در اشعار یوسف و شاملو، بازتاب دهنده چه نوع طرز تفکری است؟

۱-۱. پیشینه پژوهش

از مطالعات صورت‌گرفته مرتبط با موضوع این پژوهش می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- کتاب «دراسات في الاستعارة المفهومية» نوشته عبدالله الحراسي، ۲۰۰۲ م. نویسنده در این کتاب موضوع استعاره مفهومی را از منظر زبان‌شناسی مورد بررسی قرار می‌دهد و بیان می‌کند که استعاره به عنوان پدیده‌ای ذهنی به تفکر بشری امکان تعامل با مفاهیم انتزاعی را می‌دهد.
- کتاب «النظريّة اللسانيّة العرفيّة» اثر الزناد (بی‌تا). نویسنده در فصل دوم این کتاب به تعریف و تبیین استعاره پرداخته و با بررسی استعاره از نظرگاه نوین، به این نتیجه می‌رسد که استعاره چیزی است که مفهوم آن در ذهن نطفه می‌بندد.
- پایان‌نامه‌ای با عنوان «الاستعارة في ظلّ النظريّة التفاعليّة» اثر جميله كرتوس (۲۰۱۱). نویسنده در فصل اول این پایان‌نامه به بررسی استعاره از دیدگاه شناختی پرداخته و بر اساس آراء جانسون و لیکاف به این نتیجه می‌رسد که استعاره تنها ابزاری برای پیرایش و آذین‌بندی کلام نیست؛ بلکه کانون استعاره در مفهوم است و به همین دلیل با فکر و اندیشه انسان سروکار دارد.

مقاله «بررسی مفهوم‌سازی شناختی عشق در رمان‌های سیمین دانشور» نوشته فرشید باقری، خیرالله محمودی و امیر سعید مولودی که در مجله مطالعات زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران دوره نهم شماره یک در فروردین ۱۴۰۰ به چاپ رسیده است. نتایج این پژوهش حاکی از آن است که عشق در این رمان‌ها دارای مدلی شناختی است. بنابراین می‌توان ادعا کرد که همبستگی نظام‌مندی بین زبان، مفهوم‌سازی و تجربه وجود دارد.

مقاله «صورة الحبّ والفرق في شعر غادة السّمان وفروغ فرخزاد (دراسة مقارنة)» اثر رنا جونی و قمر عدنان شاهین که در مجله الدراسات الأدبية (فی اللغة العربية و الفارسیة و تفاعلها) سال پنجاه و دوم، عدد ۱۰۴، تابستان و پاییز ۲۰۲۲ به چاپ رسیده است. این پژوهش، پس از خوانش تطبیقی شعر غاده السمان و فروغ فرخزاد به این نتیجه می‌رسد که آبشخور شباهت‌های مضمونی شعر این دو شاعر، به هم‌گرایی تجربه انسان در برخورد با مسائل عشق و جدایی و تفاوت‌ها به احساسات متفاوت عاطفی، شرایط زندگی و تجربه شعری این دو شاعر برمی‌گردد. با وجود بررسی پژوهش‌های صورت‌گرفته در زمینه شعر سعدی یوسف و احمد شاملو، پژوهشی که به صورت مستقل به بررسی تطبیقی مفهوم‌سازی عشق و مشخصات فنی آن در اشعار این دو شاعر پرداخته باشد، یافت نشد.

۲. بحث و بررسی

۱- ۲. صور خیال در شعر

عنصر خیال از مهم‌ترین عناصر شعر است. این عنصر اساسی، «جزء جوهره شعری و فصل مقوم شعر» است (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۹۰). عنصر خیال در برقراری ارتباط بین مفاهیم ذهنی و پدیده‌های خارج از ذهن، نقش یگانه‌ای ایفا می‌کند. زبان به مثابه عامل ایجاد ارتباط، در قلمرو ادبیات با عناصر خیال درهم آمیخته

شده است و درست به همین دلیل، بحث از صور خیال و طرحواره‌های تصویری موضوع و متعلق آن قرار می‌گیرد. «شاعر و هنرمند کسی است که دارای ذهن تصویرساز و شبیه آفرین باشد» (شمیسا، ۱۳۸۶: ص ۲۵). عنصر خیال غالباً در قالب تصاویر، تجسم عینی می‌یابد؛ همچنانکه تجربه نیز یکی از مبانی ایجاد تصاویر شعری است. در بلاغت قدیم، مقولات چهارگانه تشبیه، استعاره، کنایه و مجاز در ذیل صور خیال می‌گرفتند. استعاره که نوعی مجاز با علاقه مشابهت است، یکی از مؤثرترین ابزار تخیل شاعرانه و همچنین مفهوم‌سازی است. در پژوهش‌های نوین، در ارتباط با مقوله استعاره، مباحث تازه‌ای همچون استعاره مفهومی مطرح شده است. استعاره مفهومی^(۱) برای نخستین بار، در سال ۱۹۸۰ توسط جرج لیکاف و مارک جانسون در کتاب «استعاره‌هایی که با آن زندگی می‌کنیم» مطرح شد. این کتاب تفسیر جدیدی از پدیده استعاره ارائه کرد، زیرا «با تفاسیر رایجی که بر ماهیت صرفاً زبانی استعاره تمرکز داشتند، تفاوت اساسی داشت» (الحراصي، ۲۰۰۲: ۷). لیکاف و جانسون در این کتاب، با تحلیل شناختی استعاره، نظریه استعاره مفهومی یا «نظریه معاصر استعاره» را پایه گذاری کردند. نظریه معاصر استعاره به دنبال وقوف بر شیوه درک مفاهیم انتزاعی توسط بشر و چگونگی عملکرد در چارچوب آن است. استعاره نظام مند متناظر به رابطه بین دو مفهوم است. بدین صورت که تلاش می‌کند قلمروی از تجربه را به واسطه قلمرو دیگری درک کند.

از آن جا که استعاره مفهومی عبارت است از «درک یک حوزه مفهومی از طریق حوزه مفهومی دیگر» (کوچش، ۱۳۹۳ ه.ش، ص ۱۴)؛ دارای اجزایی سه گانه است و می‌توان برای آن سه سازه در نظر گرفت: سازه اول، قلمرو «الف» یا قلمرو هدف^(۲) که اموری ذهنی و مفاهیمی انتزاعی و یا دست کم در قیاس با قلمرو منبع، امور

(1) conceptual metaphor

(2) Target domain

انتزاعی‌تر را شامل می‌شوند. سازهٔ دوّم، قلمرو «ب» یا منبع^(۱) یا مبدأ که شامل امور عینی‌تر، هستند و سازهٔ سوّم نگاشت^(۲) یا تطبیق ویژگی‌های دو حوزهٔ شناختی است که در قالب استعاره به هم نزدیک شده‌اند» (راسخ مهند، ۱۳۸۹ هـ.ش، ص ۵۰). قلمرو مبدأ اهدا کننده و قلمرو مقصد پذیرنده است.

استعاره‌های مفهومی، براساس الگوی شناختی و مفاهیم بنیادین ذهن ما شکل می‌گیرند و از این مفاهیم و ساخت‌های حاصل از آن‌ها، برای توصیف موضوعات انتزاعی و اندیشیدن استفاده می‌شود (صفوی، ۱۳۸۳ هـ.ش، ص ۳۷۴-۳۷۶). در تقسیم‌بندی مارک جانسون، سه نوع طرح‌واره مطرح است. طرح‌واره‌های حجمی^(۳)، طرح‌واره‌های حرکتی^(۴) و طرح‌واره‌های قدرتی^(۵) (صفوی، ۱۳۸۲ هـ.ش، ص ۶۸-۶۹). طرح‌واره‌ها گاه مبتنی بر مفهوم حجم و بُعد و ارتفاع هستند که در این صورت، طرح‌وارهٔ حجمی خوانده می‌شوند (Johnson, 1978, p 23)؛ گاهی بیان‌کنندهٔ مسیری حرکتی هستند که در این صورت طرح‌وارهٔ حرکتی نامیده می‌شوند و گاه نیز نشان‌دهندهٔ ایستادگی در برابر یک حرکت هستند که به آن طرح‌وارهٔ قدرتی می‌گویند. آنچه در تمام این طرح‌واره‌ها مشترک است، ساختار بندی یک مفهوم بر اساس مفهومی دیگر است. این طرح‌واره‌ها به ما کمک می‌کنند تا با استفاده از یک مفهوم واضح و شناخته شده، مفهوم دیگری را ساختار بندی و بیان کنیم (دانسی، ۱۳۸۷ هـ.ش، ص ۷۸). از نگاه زبان‌شناسی، هر گزارهٔ استعاری مربوط به این طرح‌واره‌ها دارای دو مرجع است که از طریق همبستگی انضمامی به هم پیوند می‌خورند؛ مثلاً در جملهٔ «عشق، سفر است» مرجع اولیه‌ای به نام «عشق» وجود دارد

(1) Source domain

(2) mapping

(3) Containment schema

(4) Path schemas

(5) Force schemas

که «موضوع استعاره»^(۱) نامیده می‌شود. مرجع دیگری به نام «سفر» وجود دارد که «محمل استعاره»^(۲) نامیده می‌شود. همبستگی متقابل این دو مرجع، معنای جدیدی می‌آفریند که زمینه یا نگاهت^(۳) نامیده می‌شود (همان: ص ۸۹).
با توجه به مباحث نظری مطرح شده، حوزه‌های محمل مشترکی که یوسف و شاملو برای عینیت بخشیدن به مفهوم انتزاعی «عشق» در استعاره‌های مفهومی شعر خویش به کار برده‌اند، از مقولهٔ طرح‌واره‌های تصویری است.

۲-۲. حوزه‌های محمل مشترک مفهوم عشق در اشعار سعدی و یوسف و احمد شاملو

جغرافیای عراق و ایران را به دلیل هم‌جواری و همچنین به دلیل قرابت فرهنگی این دو کشور، می‌توان ظروف مرتبته‌ای در نظر گرفت که آب در این ظروف، به ناگزیر در یک سطح قرار می‌گیرد. مضامین و مفاهیم مشترک بی‌شمار به کار گرفته شده در شعر سعدی یوسف و احمد شاملو، دلیلی بر این مدعاست. «آب در ظروف مرتبته در یک سطح قرار می‌گیرد. آنچه در این صد ساله در شعر عرب اتفاق افتاده است عیناً در شعر فارسی نیز روی داده است، با تفاوت‌های مختصری که برخاسته از شرایط متفاوت فرهنگ‌ها و ساختارهای این دو قوم است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰ هـ.ش، ص ۱۵). مفاهیم و مضامین در شعر یوسف و شاملو، به دلیل برخورداری از زمینه‌های مشترک عقیدتی دو کشور عراق و ایران و نیز به دلیل نزدیکی این دو جغرافیا به یکدیگر، به طرز شگفت‌آوری به یکدیگر مانده‌اند. چشم‌انداز عمومی شعر یوسف و شاملو یکی است؛ به گونه‌ای که بی‌هیچ اغراقی می‌توان برای هر آنچه در شعر یوسف ذکر آن رفته است، در شعر شاملو نیز مشابهی یافت. در نگاه صاحب‌نظران حوزهٔ ادبیات تطبیقی، تعامل هنری و ادبی

(1) Topic

(2) Vehicles

(3) Ground

ملل با یکدیگر به غنا و شکوفایی هنر و ادبیات دو طرف تعامل کننده می‌انجامد. نظریه ادبیات تطبیقی، به مطالعه روابط ادبی بین ملل و داد و ستد اندیشه‌ها و روابط موجود در میان ادبیات، علوم و هنرهای دیگر می‌پردازد. شاکله ادبیات تطبیقی بر نفی خود کفایی فرهنگی استوار است. ادبیات تطبیقی، فلسفه‌ای نو در ادبیات و نظریه‌ای جدید در علوم انسانی است که شاکله آن بر اساس پدیده ادبی به عنوان یک کلیت و نفی خودکفایی فرهنگی استوار است (یوست، ۱۳۸۸ هـ.ش، ص ۴۹). از آنجا که ادبیات تطبیقی در معنای گسترده آن، از یک سو مطالعه ادبیات در ورای مرزهای کشورها و از دیگر سو مطالعه ارتباط میان ادبیات و سایر حوزه‌های دانش بشری است (Remak, 1961, p 1) و همچنین از آن روی که هدف اصلی پژوهش‌های تطبیقی «فراهم آوردن روشی است که آثار ادبی به یاری دیگر دانش‌ها عمیقاً موشکافی شوند» (Aldridg, 1969, p 5) می‌توان با واکاوی استعاره مفهومی عشق در اشعار دو شاعر از این سو و آن سوی مرزها، به موشکافی عمقی اشعار یوسف و شاملو پرداخت. در همین راستا، از جمله حوزه‌های محمل مشترک مفهوم عشق در اشعار سعدی یوسف و احمد شاملو می‌توان موارد زیر را نام برد:

۲-۱. عشق، هدیه است

عشق در شعر یوسف و شاملو، «هدیّتی» است گران‌بها که به آدمی ارزانی شده است. برجسته کردن وجه «هدیّتی» عشق از بینش انسان‌مدارانه این دو شاعر سرچشمه می‌گیرد. یوسف، انسان را در کانون شعر خویش قرار داده است. «من سعی میکنم با پرداختن به طبیعت، انسان را نشان دهم» (حسینی، ۱۳۸۰ هـ.ش، ص ۹۵)؛ همچنان که «تمام تلاش شاملو این است که انسان را دوباره بر تخت حرمتی بنشانند که شایسته‌اش است. انسانی که شاملو از او سخن می‌گوید موجود شکوه‌مندی است که در چنبره فقر و خشونت و ستم، اقتدار و آزادی خود را از دست داده است و دیگر صاحب آن شوکت خداگونه نیست» (نجفی، ۱۳۸۹ هـ.ش، ص ۱۳۱). در نگاه این دو شاعر، عشق است که انسان را از دیگر موجودات متمایز

می‌کند؛ شاید به آن دلیل که « تراوش عمیق روح و جان است و از احساس یعنی از قسمت بزرگ و مهم وجود انسان که رازهای بی‌شماری را در خود پنهان دارد، می‌جوشد» (رنا و عدنان شاهین، ۱۴۰۱: ص ۱۴۲).

در اشعار سعدی یوسف در موارد متعددی، فعل «منح- یمنح» یا مشتقات آن به کلمه «حب» نسبت داده شده است؛ گویی عشق با «بخشیدن» قرابتی مداوم و پیوسته دارد. عشق «بخشنده» و «بخشیدنی» است و این وجه قداستی عشق را برجسته می‌کند. عشق، تنها کالا یا مالی عادی نیست؛ بلکه هدیتی گران‌بها است که می‌توان آن را تنها در اختیار موجودی یگانه - به یگانگی انسان - قرار داد که شایستگی دریافت آن را داشته باشد. با توجه به بینش انسان‌گرایانه سعدی یوسف، کسی که شایستگی دریافت عشق را دارد، تنها انسان است. شاعر، گاهی این عشق را به دیگران می‌بخشد: «یا صاریاً بالنجم/ والأوحالِ زخرفناه هَشْمَنَاهُ؛ لم نعرف له أسماء ولم نحفره فوق/ جباهنا وشماء ولم فنحه إلا حبناً الوحشی»^(۱) (یوسف، ۲۰۱۴م، ج ۱، ص ۴۰۹).

او این بخشندگی را از عشق آموخته است. عشقی که بخشنده است و درس بخشندگی می‌دهد هر چند آنچه می‌بخشد کینه و خشم است: «أيتها الصمْتُ/.../ أومنُّ أنَّ البغضُ/ أعظمُّ ما يمنحه الحبُّ»^(۲) (همان: ص ۳۵۱). شاملو نیز عشق را «هدیتی» پر بها می‌داند که تنها شایسته بخشیدن به انسان است و نه بایسته بخشیدن به آواری از خاک و سنگ و این جغرافیا یا آن جغرافیا. این هدیه حتی نمی‌تواند نثار مفهومی به قداست «وطن» شود؛ بلکه تنها و تنها شایسته ریختن در پای موجودی به عظمت «انسان» است: «در آوارِ خونینِ گرگ و میش/ دیگرگونه مردی آنک/ که خاک را سبز می‌خواست/ و عشق را شایسته زیباترینِ زنان

(۱) ای دکل با ستاره / و خاک آن را آراستیم، در هم شکستیم. اسمی به او ندادیم، روی پیشانی و خالکوبی‌هایمان حک نکردیم و جز عشق وحشیمان مان چیزی به او ندادیم.

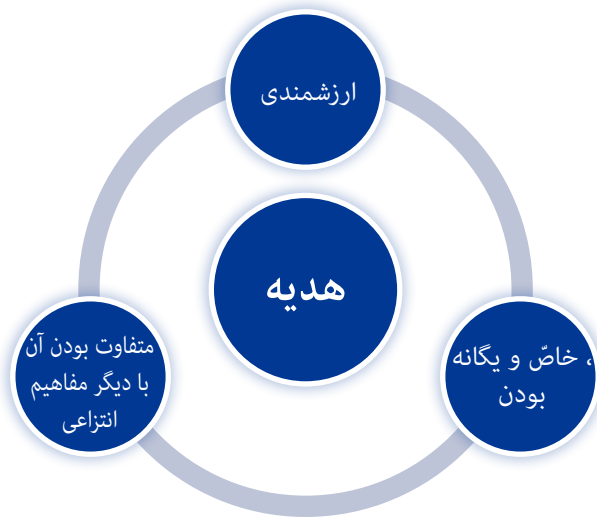
(۲) ای سکوت/.../ باور دارم که نفرت/ بزرگ‌ترین چیزی است که عشق می‌بخشد.

که این‌اش/ به نظر/ هدیتی نه چنان کم‌بها بود/ که خاک و سنگ را بشاید»
(شاملو، ۱۳۸۱ ه.ش : ص ۷۲۶)

دستان محبوب شاعر نیز نثار بی‌دریغ این هدیه زندگی بخش است. عشق هدیه‌ای است که از دستان محبوب ارزانی شاعر می‌شود.

«ای کاش که دست تو پذیرش نبود/ نوازش نبود و/ بخشش نبود» (همان: ص ۶۶۸)

ارزشمندی، خاص و یگانه بودن، متفاوت بودن آن با دیگر مفاهیم انتزاعی و مقدس بودن، از جمله مشترکاتی است که باعث انتخاب این قلمرو حسّی برای عشق شده است. مفهوم‌سازی استعاره عشق به کمک استعاره «عشق، هدیه است» به این دلیل است که در زمانه زیست دو شاعر لزوم ارزانی داشتن عشق بیش از هر زمانی احساس شده است.



فودار ۲ : تعمیم‌های معنایی و ایماژهای تعبیه شده در استعاره «عشق، هدیه است» در اشعار یوسف و شاملو

۲-۲-۲. عشق، انسان است

لیکاف و جانسون که از شاخص‌ترین نظریه‌پردازان استعاره مفهومی هستند، درباره شبیه‌سازی عناصر استعاری با تجارب جسمانی چنین می‌گویند: «ادعای ما

دربارهٔ بنیان‌ها این است که ما معمولاً تجربه‌های غیرجسمانی را تنها در ارتباط با تجربه‌های جسمانی مفهوم‌سازی می‌کنیم؛ یعنی تجربه‌های با وضوح کمتر را در ارتباط با تجربه‌های با وضوح بیشتر به شکل مفهوم درمی‌آوریم» (لیکاف و جانسون، ۱۳۹۵ هـ.ش، ص ۱۰۷).

یوسف و شاملو گاهی عشق را در هیأت انسانی مفهوم‌سازی می‌کنند تا بتوانند با دادن صفات انسانی، علاوه بر ملموس کردن این مفهوم، بر روی آن رنگی از طراوت و زندگی بپاشند. عشقی که جان دارد، عشقی که ویژگی‌هایی چون «میرایی» و «میخانه‌نشینی» را که صفاتی انسانی هستند با خود دارد.

«وهناك في الآفاق تلتئم المدينة / ويموت في أعماقها حبي»^(۱) (یوسف، ۲۰۱۴ م، ج ۱، ص ۵۲۳).

«رأيتُ الحبَّ في حانه / يعبَّ خمراً فاذا ما دُكر»^(۲) (همان: ص ۶۱۹).

شاملو پا را از این هم فرارتر می‌گذارد و نه تنها عشق را انسان‌واره‌ای می‌بیند، بلکه انسان را به تمامی، تصویر و تجسیم این مفهوم می‌داند. شاعر به مثابهٔ یک انسان، تصویری از موجودی است که گیاهی به نام «عشق» سرتاسر وجود او را به تصرف خود در آورده است.

«به همهٔ آن کسان که به عشقی تن در نمی‌دهند چرا که ایمان خود را از دست داده‌اند! - / در تن من گیاهی خزنده هست / که مرا فتح می‌کند / و من اکنون جز تصویری از او نیستم!» (شاملو، ۱۳۸۱ هـ.ش، ص ۳۸۶).

خاصیت «مجاب‌کنندگی» که از ویژگی‌های انسان است، به عشق داده می‌شود تا نشان دهد که زندگی هر قدر که آکنده از درد و رنج باشد، باز عشق می‌تواند با خاصیت «مجاب‌کنندگی» خویش، آدمی را دعوت به زیستن کند.

«زلالِ شان‌هایت / همچنانم عطش می‌دهد / در بستری که عشق / مُجابهش کرده است» (همان: ص ۷۸۰).

(۱) و آنجا در افق شهر می‌درخشد / عشق من در اعماقش می‌میرد.

(۲) عشق را در میخانه دیدم / هرگاه که او یاد شد، شرابی ریخت.

سرزندگی و تپش‌دار بودن، مست‌کنندگی، میرایی و نامیرایی، مجاب‌کنندگی و دعوت‌گری و اختیار داشتن از جمله مشترکاتی است که باعث انتخاب این قلمرو حسی برای مفهوم عشق شده است. مفهوم‌سازی استعارهٔ عشق به کمک انسان، به خاستگاه فکری و جهان‌بینی یوسف و شاملو برمی‌گردد؛ در منظومهٔ فکری این دو شاعر، انسان جایگاهی منحصر به فرد دارد و این منحصر به فرد بودن به دلیل بهره‌مندی از موهبتی به نام عشق است. عشقی که همچون انسانی مختار تصمیم گرفته است تا از بین موجودات، راهش را تنها به سوی انسان باز کند و از این رهگذر برای خویشتن کسب هویت و حیثیت کند. «کاربرد عشق در مفهوم انسان، به عنوان شریف‌ترین موجود هستی، اوج ارزش‌گذاری در مورد عشق است. در واقع در تفکر عرفانی، عشق، موجودی منفعل نیست و گویی حرکت او به سمت عاشق، از روی اختیار و انتخاب است. عشق، موجودی مختار است که عاشق را در دام خود گرفتار می‌کند» (تصدیقی، ۱۴۰۰هـ.ش، ص ۱۷).



فردار ۳: تعمیم‌های معنایی و ایماژهای تعبیه شده در استعارهٔ «عشق»، انسان است» در اشعار یوسف و شاملو

۲-۲-۳. عشق، سرود است

بسامد بالای استفاده از کلمه «سرود» در اشعار یوسف و شاملو، نشان‌دهنده جایگاه این مفهوم محسوس در جریان مفهوم‌سازی نزد این دو شاعر است. کلمه سرود، به مثابه شعری حماسی که با آهنگ خوانده می‌شود، در ذات خویش دارای باری حماسی است. در نگاه سعدی یوسف و احمد شاملو، عشق سرود است. گاه سرود پیروزی آدمی بر مرگ و نیستی و گاه سرود رهایی بخش انسان‌های در بند حکومت‌های خودکامه و آدمی‌خوار. از نظر این دو شاعر، زیباترین سرودی که انسان می‌تواند بخواند، سرود عشق است.

«أَنْظُرُ أَغَانِي الْحَبِّ فَوْقَ شِفَاهِهِمْ طَهْرًا يُرَاقُ/ كَالْخَمْرِ»^(۱) (یوسف، ۲۰۱۴م، ج ۱، ص ۴۶۸).

«الْمُنْشُدُونَ/ أَغَانِيَهُمْ يَرْتَدِيهَا الزَّمَانُ/ بِهَا مِنْ فَمِ الْحَبِّ أَغْرُودَةٌ»^(۲) (همان: ص ۶۱۲). در نگاه شاملو نیز طنین سرود عشق بر طبل زندگی‌سوز و رعب‌آور مرگ غلبه دارد. آکندگی زندگی از طبل پر طنین عشق است که به آن معنا داده، مرگ را در برابر آن تحقیر کرده و این گذرگاه پر از مصائب را تحمل‌پذیر کرده است.

«من عشق را سرودی کردم/ پُرطبل‌تر ز مرگ» (همان: ص ۴۳۹).

زیباترین سرودی که انسان از آن حیث که انسان است می‌تواند بخواند، سرود عشق است. سرودی که در صورت یک‌دستی -از آن روی که می‌تواند اتحاد و همبستگی را به ارمغان بیاورد- می‌تواند او را روئینه ساخته و از شکست و میرایی نجات دهد.

«من و تو یکی دهانیم/ که با همه آوازش/ به زیباتر سرودی خواناست/ من و تو یکی شوریم/ از هر شعله‌یی برتر که هیچ‌گاه شکست را بر ما چیرگی نیست/ چرا که از عشق/ روئینه‌تیم» (همان: ص ۴۵۹).

(۱) نغمه‌های عشق را بر لبان‌شان بنگر/ پاک همچون شراب ریخته می‌شود.

(۲) خوانندگان / زمان آوازهایشان را می‌پوشد / با آنها از دهان عشق سرودی است.

انتخاب قلمرو حسّی سرود در تبیین حوزه انتزاعی عشق، گاه دلایل فلسفی و وجود شناختی دارد و گاه دلایل اجتماعی سیاسی. در مواردی که عشق با زندگی و مرگ پیوند خورده است، چیرگی این مفهوم زندگی بخش بر مرگ و نیستی باز نموده می‌شود و آنجا که عشق با اجتماع و مفاهیمی چون همبستگی گره خورده است، وجه اتّحادزایی و نیروبخشی آن مدّ نظر است؛ بنابراین، زیبایی، پرشور و تپش‌دار بودن، چیرگی و اتّحاد زایی و نیروبخشی از جمله مفاهیمی است که باعث انتخاب قلمرو حسّی سرود جهت تبیین مفهوم انتزاعی عشق شده است. مفهوم‌سازی استعاره عشق به کمک استعاره «عشق، سرود است» به دلیل فقدان همبستگی و به تبع آن میدان دادن به حکومت‌های سرکوب‌گر است که منافع خود را در منفرد دیدن انسان‌ها می‌بینند. جلوه نمودن مفهوم انتزاعی عشق در قامت مفهوم ملموس و در عین حال حماسی سرود، اشارتی است به نقش حماسی و تحوّل‌آفرین عشق در زمانه‌ای که عشق نایاب‌ترین ارزانی است.



فودار ۴ : تعمیم‌های معنایی و ایماژهای تعبیه شده در استعاره «عشق، سرود است» در اشعار یوسف و شاملو

۲-۲-۴. عشق، دریاست

آب یکی از عناصر اربعه است که در کهن‌الگوها منشأ تمام مخلوقات است «آب در همه جا نماد طهارت آیینی و در فرهنگ اسلامی به معنای شفقت، معرفت باطنی و تطهیر زندگی است؛ به ویژه زمانی که به شکل چشمه یا دریا یا باران ظهور کند» (شوالیه و گربران، ۱۳۸۷ هـ.ش، ص ۵). علّت این تفاهم این است که نماد «دریا» نمادی جهانی است که در طول اعصار و قرون در حافظهٔ مردمان فرهنگ‌های مختلف بشری حضوری همیشگی داشته است. شاملو و یوسف بیش از هر چیز به عمق و همچنین به خاصیت تطهیر کنندگی این دریا نظر داشته و این وجه از دریا را برجسته کرده‌اند. در شعر یوسف، عشق همچون دریایی است که می‌توان در آن شنا کرد:

«ویسبح في حَبْنَا»^(۱) (یوسف، ۲۰۱۴، ج ۶، ص ۱۸۳).

«أخافُ عليكِ فؤادي الرفيق / وحبِّي العميق وأشواقيه»^(۲) (یوسف، ۲۰۱۴، ج ۱، ص ۶۲۳).

و سپس در اعماق این عشق همچون دریا پاک شد و درخشید:

«إني أراكِ هناكِ لامعةً / العينين بالأضواء... بالبحرِ / بالغابِ بالحبِّ العميق»^(۳) (همان: ص ۶۲۶).

در شعر شاملو نیز با صفت قرار گرفتن کلمهٔ «ژرف» و «زلال» برای کلمهٔ «محبّت»، عشق در قالب دریا مفهوم‌سازی شده است:

«به نمادی ریاضت‌کشانه قناعت کن / قلندرانه به هویی / همچنان که «تو» / ابلاغ ژرفِ محبت است / و «سُرخی» / حرمتی / که نمازش می‌بری» (شاملو، ۱۳۸۱ هـ.ش، ص ۷۸۱)

دریای عشق و محبت علاوه بر این که عمیق است، از زلالی نیز سرشار است:

«آهوره‌یی / که مجالِ خود را به تمامی / زیان‌مایهٔ جستجویش کردم / و زلالی محبتش / در خطوطِ مهربانی / که چشمانش را تصویر می‌کند / آشکار است» (همان: ص ۶۷۹).

(۱) و در عشق ما شنا می‌کند.

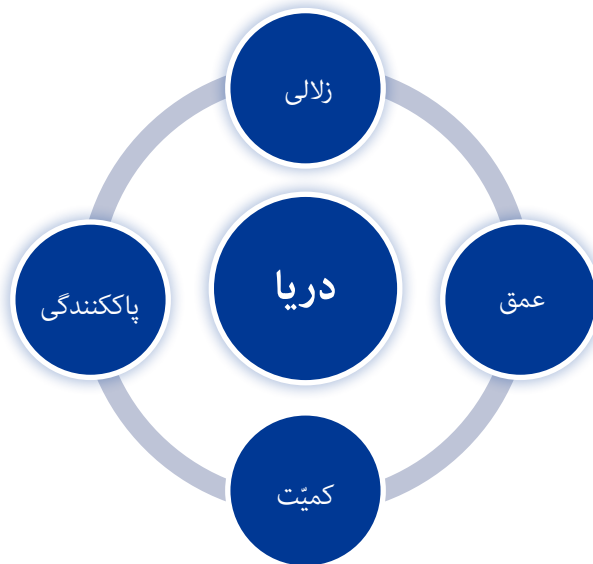
(۲) من برای تو می‌ترسم ای قلبم، رفیق من و از عشق و اشتیاق عمیقم می‌ترسم.

(۳) من تو را آنجا می‌بینم در حالی که / چشمانت با نور می‌درخشند... در دریا / در جنگل، در عشق عمیق.

حضور معشوق و به تبع آن عشق او، دریایی است که شاعر را در خود غرق می‌کند تا از همه ناپاکی‌ها و ناخالصی‌ها شسته شود:

«حضورت بهشتی‌ست/ که گریز از جهنم را توجیه می‌کند/ دریایی که مرا در خود غرق می‌کند/ تا از همه گناهان و دروغ شسته شوم» (همان: ص ۴۹۸).

در شعر شاملو و یوسف، مفهوم انتزاعی عشق به وسیلهٔ مفهوم ملموس دریا مفهوم‌سازی شده است تا عمق، زلالیت و تطهیر کنندگی عشق باز نموده شود. «عمق» و «زلالی» دو وجه از عشق هستند که هر دو شاعر به آن نظر داشته‌اند. عمق با «کمیت» و «زلالی» با خاصیت «پاک‌کنندگی» عشق مرتبط است. در نظر گرفتن «عشق به مثابهٔ دریا» انعکاس مقطعی از تاریخ است که کینه و نفرت قلب‌های آدمیان را در قبضهٔ تسخیر و تصرف خود در آورده است و ضرورت غوطه خوردن در دریایی پاک‌کننده و نفرت‌زدا بیش از هر زمانی احساس می‌شود. همچنان که در این تصویرسازی، پر مخاطره بودن عشق نیز مد نظر است.



فودار ۶: تعمیم‌های معنایی و ایماژهای تعبیه شده در استعارهٔ «عشق، دریاست» در اشعار یوسف و شاملو

۲-۲-۵. عشق، سفر/ مسافر است

در شعر شاملو و یوسف، عشق سفری است که بدایت و نهایت دارد. از نقطه‌ای شروع شده و به ناگزیر در نهایت در نقطه‌ای به پایان خواهد رسید. «در زبان روزمره، رابطه عاشقانه معمولاً با عبارات زیر بیان می‌شود: رابطه‌ی ما به بن بست رسیده است؛ چه راه طولانی را طی کردیم؛ ما بر سر یک دو راهی هستیم و می‌توانیم هرکدام به راه خود برویم و ... این عبارات متناظرها و برابری‌هایی دارد که بر اساس نگاشت استعاره عشق سفر است شکل گرفته است» (لیکاف، ۱۳۸۳: ۲۱۰-۲۱۱). در شعر یوسف، به کار بردن کلماتی مانند «بیداً» و «بدء» برای عشق، این مفهوم انتزاعی را در قالب مفهوم ملموس سفری آغاز و پایان‌دار تصویر می‌کند: «بیداً الحبُّ بعد التمتع النبید/ فی العیون التي طالما أغمضتُ/ والعیون التي طالما أومضتُ»^(۱) (همان: ص ۲، ص ۳۴۱).

«أمس قررت أن أتمشي على طول تلك القناة العجيبة/ تلك القناة التي شهدت بدء حُبِّين/ ثم نهاية حُبِّين»^(۲) (یوسف، ۲۰۱۴م، ج ۷، ص ۴۱).

در شعر شاملو نیز عشق می‌تواند همچون سفر نهایی داشته باشد که آن نهایت، همان عشق بی‌آلایشی است که ارتباطی با امیال و خواهش‌ها ندارد. عشق سفری است که در طول آن، مرزهای «پیکر خاکی» آدمی وا نهاده می‌شود تا به مقصد و منتها که همان حقیقت عشق در فراسوی پیکرهاست، برسد.

«نهایتِ عاشقی‌ست این؟/ آن وعده دیدارِ در فراسوی پیکرها؟» (شاملو، ۱۳۸۱هـ.ش، ص ۹۳۸).

عشق «مسافری» است «آمدنی» و «آوردنی» که گاه نیز به ضرورت مصائب و مشکلات اجتماعی- سیاسی، وجه رنج‌آمیز آن رخ می‌نماید و از معبر فریادها می‌گذرد. «بیشترین عشقِ جهان را به سوی تو می‌آورم/ از معبرِ فریادها و حماسه‌ها»

(۱) عشق پس از درخشش شراب آغاز می‌شود / در چشم‌هایی که همیشه بسته ام / و چشم‌هایی که همیشه پلک می‌زنند.

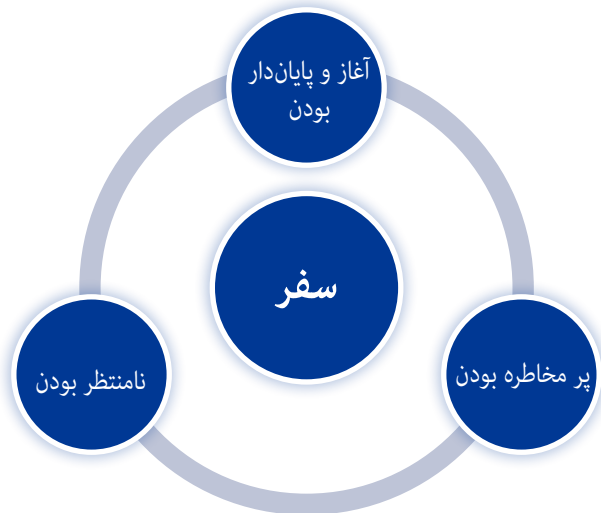
(۲) دیروز تصمیم گرفتیم در آن کانال شگفت انگیز قدم بزنم / آن کانالی که شروع دو عشق / و پایان دو عشق را دید.

(همان: ص ۵۴۰).

عشق به این دلیل مسافری ناخوانده است که تحمیل را بر نمی‌تابد و وقتی که آهنگ آمدن کند، کسی را یارای جلو دار شدن او نیست. عبور عشق از معبر فریاد و حماسه، نشان دهنده وجه اجتماعی و چهره سرخ عشق به مردم است که راهش از معبر خون و فریاد می‌گذرد.

«عشق آمد و دردم از جان گریخت/ خود در آن دم که به خواب می‌رفتم/ آغاز از پایان آغاز شد» (همان: ص ۶۷۳).

آغاز و پایان دار بودن، مقصد و منتها داشتن، نامنتظر بودن و پر مخاطره بودن، از جمله مفاهیمی است که باعث انتخاب این قلمرو حسی برای عشق شده است. مفهوم سازی استعاره عشق به کمک استعاره «عشق، سفر/ مسافر است» از آن روست که دو شاعر در زمانه‌ای که از نظر هر دوی آنان به دلیل زوال عشق همه راه‌ها به بن بست ختم می‌شود، چشم به راه «آغاز» سفر عشق دوخته اند. سفری که نهایت آن در تحلیلی پدیدارشناسانه، رسیدن به اصل انسانیت است.



نمودار ۷: تعمیم‌های معنایی و ایمازهای تعبیه شد در استعاره «عشق، سفر/ مسافر است» در اشعار یوسف و شاملو

۲-۲-۶. عشق، کیمیا/ معجزه/ منجی است

عشق به انسان، جان‌مایه و اصلی‌ترین بن‌مایه شعر یوسف و شاملوست. تمام تلاش این دو شاعر این است که انسان را دوباره به ارزش و حرمت عشق و اعجاز آن در رهایی بخشی انسان آگاه کنند. به انتظار معجزه‌ای نجات‌بخش نشستن، معلول ناتوانی است. ناتوانی انسان از برآوردن آمال و آرزوها. عشقی که یوسف و شاملو از او سخن می‌گویند، مفهوم نایابی است است که در زیر سایه حکومت‌های خودکامه و تمامیت‌خواه که همبستگی مردم را به زیان منافع خود می‌یابند، از یاد رفته است. عشق عمومی و عشق به مردم، گفتمان ویژه‌ای را بر شعر شاملو و یوسف مسلط کرده است. در گفتمان این دو شاعر، عشق مفهومی رهایی‌بخش است که تحقق و تقرّرش می‌تواند به کنار رفتن استبداد و نفرت نهفته در دل آن و به نجات انسان بینجامد. عشق در شعر یوسف و شاملو، پروردگار معجزات و معجزه‌نهایی است:

«أظنُّ الحُبَّ رَبَّ المعجزات»^(۱) (یوسف، ۲۰۱۴م، ج ۷، ص ۳۶۲).

و به همین سبب می‌توان به آن ایمان آورد و به رهایی بخشی‌اش دل بست:

«وَأنا امرأةٌ / ومقدّسةٌ مثلما تعرفون بمعبد عشتار أيضاً/ إذن أنا أؤمن بالحب»^(۲)

(یوسف، ۲۰۱۴م، ج ۳، ص ۸۳).

این عشق، آن مایه‌توان دارد که بتواند روشنی بخش نابینایان شده و حتی فراتر از این رفته و تبدیل به «خدایی» شود با تمام اختیارات او:

«يا أيّها المعطاء / يا مشرق العینین بالحبّ /... / لم تأت لي وحدك»^(۳) (یوسف، ۲۰۱۴م، ج ۱، ص ۴۵۸).

شاملو نیز عشق را کیمیایی می‌داند که می‌تواند مس وجود آدمی را به طلا تبدیل کند. «آن‌گاه که خوش‌تراش‌ترین تن‌ها را به سکه سیمی توان خرید / مرا / - دریغا دریغ / - هنگامی که به کیمیای عشق / احساس نیاز / می‌افتد» (شاملو، ۱۳۸۱ ه.ش، ص ۶۰۶).

(۱) من فکر می‌کنم عشق پروردگار معجزه‌ها است.

(۲) و من یک زن هستم / و یک مقدس همان‌گونه که در معبد ایشتر نیز می‌شناسید / پس من به عشق ایمان دارم.

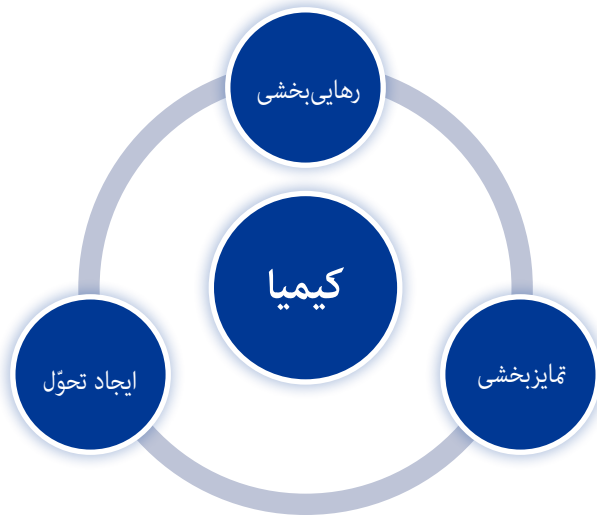
(۳) ای بخشنده / ای که چشمانت به عشق نورانی است /... / تنها به سوی من نیامدی.

عشق ساحر است و می‌توان به مدد آن دست آدمیان را در دست یکدیگر گذاشت همچنان که عشق نیرویی به آدمی می‌بخشد که او را از همگان و همگان سر می‌کند. «من آبگیر صافی‌ام، اینک! به سحر عشق! / از برکه‌های آینه راهی به من بجو!» (همان: ص ۳۳۶).

«تو را عشق من آن‌مایه توانایی داد که بر همه سر شوی. دریغ، پنداری گناه من همه آن بود که فرش پای تو بودم!» (همان: ص ۸۹۳).
عشقی که در نهایت، قاعده‌ها را عوض می‌کند و طرحی نو در می‌اندازد و انسان را به زیستن متعهد می‌کند:

«گفتی دوست می‌دارم / و قاعده / دیگر شد» (همان: ص ۸۳۵).

در شعر یوسف و شاملو، مفهوم‌سازی از حوزه انتزاعی عشق به وسیله کیمیا، علاوه بر تجسیم این مفهوم انتزاعی به وسیله مفهومی ملموس، وجه «رهایبخشی در بعد فردی و اجتماعی»، «ایجاد تحوّل در دو حوزه فردی و اجتماعی» و «تمایزبخشی»، عشق را برجسته می‌کند.



فودار ۱۰: تعمیم‌های معنایی و ایماژهای تعبیه شده در استعاره «عشق، کیمیا/ معجزه/ منجی است» در اشعار یوسف و شاملو

۲-۲-۷. عشق، پناه‌گاه است

در اشعار یوسف و شاملو، عشق و حماسه سخت به هم در آمیخته شده است و همین در آمیختگی تغزل و حماسه، چهره خاصی از عشق را در اشعار این شاعران به نمایش می‌گذارد. یوسف و شاملو چنان درگیر رویدادهای اجتماعی و دردهای مشترک بشری هستند که حتی در عاشقانه‌ترین اشعار آنان نیز ردّ عقیده یا دردی اجتماعی به چشم می‌خورد. در گفتمان این دو شاعر، عشق مفهومی رهایی بخش است که تحقق و تقرّرش می‌تواند به نجات انسان بینجامد. این عشق در ناامیدانه‌ترین لحظات زندگی چون «فرمان بخششی» فرود می‌آید و شاعر را از مرگ نجات می‌دهد. عشق همان پناهگاهی است که جان آدمی در حصار آن احساس ایمنی و بی‌مرگی می‌کند. در نگاه سعدی و یوسف، عشق پناهگاهیست که می‌توان از تعدّی زمانه به دامان او پناه برد.

«رَبِّمَا كُنْتُ مَيْتًا حِينَمَا جِئْتُكَ أَمْشِي / عَلَى خَطَايِ الْأَخْيَارِ فَهَلْ أَنْتِ / دَهَشْتِي؟ أَمْ مَلَاذِي؟ أَمْ سَمَاوَاتِي»^(۱) (یوسف، ۲۰۱۴م، ج ۲، ص ۵۹).

«لم تبليغ الحبّ أسماءنا والعناوينَ كنا نلوذ به مثلما يختفي وجهك الان / خلف توازي الضياء الذي يُلصق السُّرَّ الخشبيّة»^(۲) (یوسف، ۲۰۱۴م، ج ۱، ص ۲۱۲) (همان).
در شعر شاملو نیز تصریح به پناه‌گاه بودن عشق رفته است. این عشق، عشقی از سر بی‌دردی و سرخوشی نیست، آخرین پناه‌گاهی است که شاعر از نابسامانی‌های زندگی فردی و اجتماعی به جانب آن می‌گریزد. دستاویزی است برای بودن و زیستن، «بهتر بگویم آیدا برای من بهانه زندگی کردن و انسان بودن است» (پاشایی، ۱۳۷۸هـ.ش، ص ۱۰۲۲).

«همه / لرزشِ دست و دلم از آن بود / که عشق / پناهی گردد / پروازی نه / گریزگاهی

(۱) شاید من مرده بودم که در حال راه رفتن / روی آخرین گام‌هایم به سمت تو آمدم، پس تو / شگفتی منی؟ یا پناه‌گاه من؟ یا بهشت من؟

(۲) عشق به نام و نشانی نمی‌رسید، «ما به آن پناه می‌بردیم»؛ همان گونه که چهره تو اکنون پنهان شده است / پشت توازی نوری که کرکره‌های چوبی را می‌چسباند.

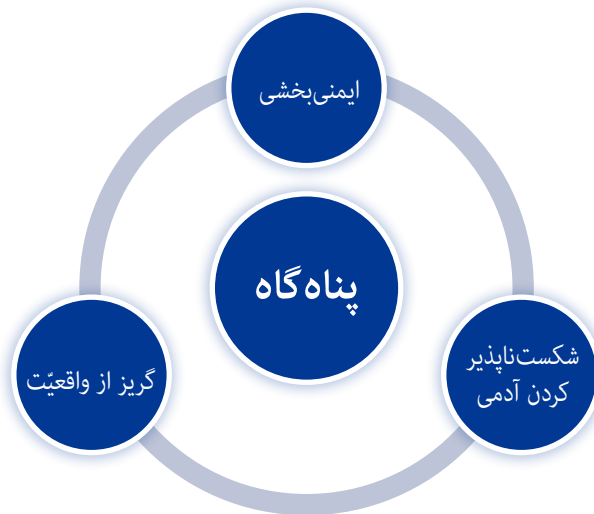
گردد» (شاملو، ۱۳۸۱ هـ.ش، ص ۷۳۸).

اگر حصار عشق و یکدلی بر گرد آدمیان کشیده شود، دیگر هیچ‌گاه شکست را توان چیرگی بر آنان نیست؛ چرا که عشق محفظه‌ای رویین است:

«من و تو یکی شوریم/ از هر شعله‌یی برتر/ که هیچ‌گاه شکست را بر ما چیرگی نیست/ چرا که از عشق رویینه‌تیم» (همان: ص ۴۵۹).

«پیش از هر چیز باید از عشق تعریفی در دست داشت و به خصوص سخت مراقب باید بود که تعریف طرفین حادثه کاملاً با هم انطباق داشته باشد. بی هیچ درز و شکافی، بی هیچ سوء تفاهمی، بی هیچ سهل‌انگاری آسان‌گیرانه‌ای وگرنه ابتذال و فاجعه از همان لحظهٔ نخست پشت در است. عشق شادی‌بخش و آزادکننده است و جرأت‌دهنده» (لنگرودی، ۱۳۸۱ هـ.ش، ص ۱۰۶).

ایمنی‌بخشی عشق، گریز از واقعیت و شکست‌ناپذیر کردن آدمی از جمله مفاهیمی است که باعث انتخاب این قلمرو حسی برای عشق شده است.



نمودار ۱۱ : تعمیم‌های معنایی و ایماژهای تعبیه شده در استعارهٔ «عشق»،
پناه‌گاه است» در اشعار یوسف و شاملو

۲-۲-۸. عشق، راز است

تبیین و توضیح مفهوم عشق به وسیله مفهوم راز، سابقه‌ای دیرپا در شعر عربی و فارسی دارد. در شعر یوسف و شاملو نیز حوزه مفهومی عشق به وسیله حوزه مفهومی راز تبیین شده است. این نگاه به عشق نیز می‌تواند معلول زمانه‌ای باشد که آشکار کردن عشق و دوستی و سخن از پیوند و بوسه، جرمی نابخشوندنی محسوب می‌شود و به همین دلیل در پرده نگاه داشتن عشق، عملی عقلانی است. کلمه «نجلو» در عبارت «نجلو الغراما» بیان‌گر این واقعیت است که عشق در پرده و مخفی‌گاه است و افراد خاصی می‌توانند پرده از رخ این شاهد در نقاب رفته بر گیرند.

«أَتَعْرِفُ سِرَّ حَبِّي / سِرَّ حَبِّي الْجَارَةَ الْخَضْرَاءُ؟»^(۱) (یوسف، ۲۰۱۴، ج ۷، ص ۳۷۶).
 «لم تكن هكذا الليالي قَتاما حين كانت جنان نجلو الغراما/ وتشدّ السهام في القلب لكن تنثني بعدها فتنضو السهاما»^(۲) (یوسف، ۲۰۱۴، ج ۱، ص ۶۴۴).
 شاملو نیز شاعری است که چون یوسف با دریغی سرد، نهان نگاه داشتن عشق را مصلحت تلخ زمانه می‌داند.

«عشق را در پستوی خانه نهان باید کرد/ روزگار غریبی است نازنین» (شاملو، ۱۳۸۱ هـ.ش، ص ۸۲۴).

او با زبانی عتاب‌آلود و تعجب‌آلود از مخاطب خویش می‌پرسد که چگونه توانسته است عشق را باز شناسد در حالی که دیگر دیدن چهره عشق خود بدل به آرزویی شده است:

«عشق را چگونه بازشناختی؟» (همان: ص ۹۸۸).

و به همین دلیل در ترانه‌ای صراحتاً عشق را راز می‌نامد:

(۱) آیا راز عشق مرا می‌دانی / راز عشق من به همسایه سبز را؟
 (۲) شب‌ها چندان تاریک نبود که شورهای عشق را آشکار کردیم / و تیرها به دل کشیده شدند اما بعد جمع شدند و شعله ور شدند.

«راز عشقو سر صحرا نریزین / اشکتون شوره، تو دریا نریزین!» (همان: ص ۴۰۶).
سربسته بودن عشق، تعلق داشتن به حوزه خصوصی افراد و مصلحت وقت در
آشکار نبودن آن، از جمله مفاهیمی است که باعث انتخاب این قلمرو حسّی برای
عشق شده است.

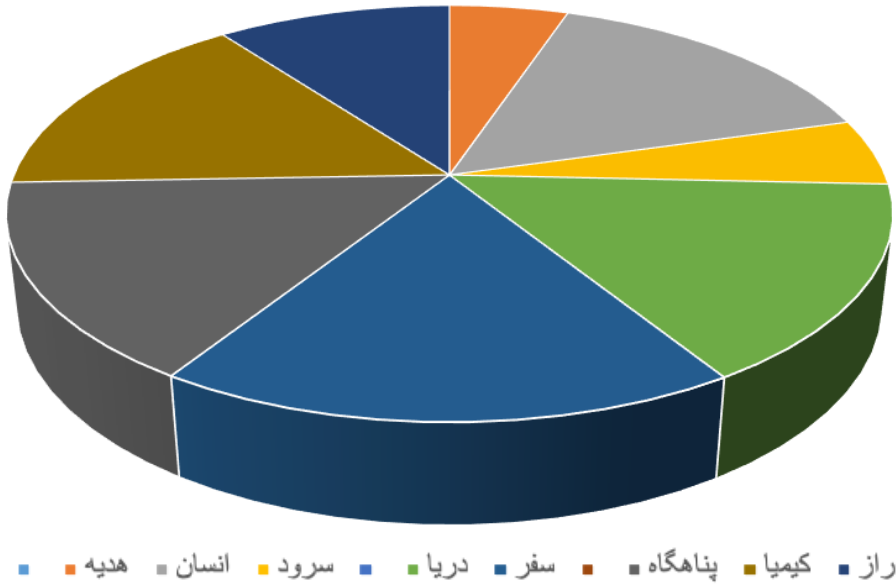


فودار ۱۲: تعمیم های معنایی و ایماژهای تعبیه شده در استعاره «عشق، راز
است» در اشعار یوسف و شاملو

۲-۳. فراوانی محمول‌های مشترک عشق در اشعار سعدی یوسف
و احمد شاملو
۳-۱. سعدی یوسف

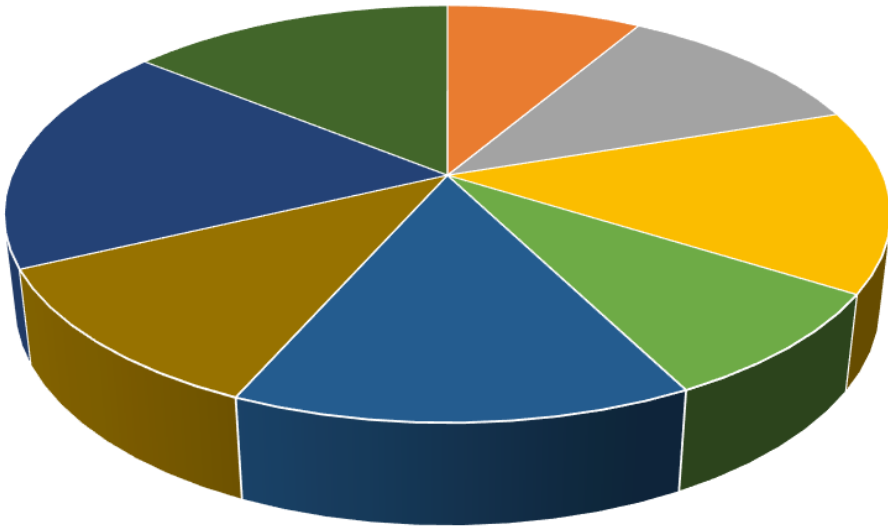
در قصائد سعدی یوسف، از بین پنجاه و شش بیتی که در آن‌ها مستقیماً به استعاره
مفهومی عشق پرداخته شده است، دو بیت معادل ۳,۶ درصد به هدیه‌گونگی، شش
بیت معادل ۱۰,۷ به انسان‌شدگی، دو بیت معادل ۳,۶ درصد به سرودوارگی، سه
بیت معادل ۵,۴ درصد به دریاگونه بودن، هفت بیت معادل ۱۲,۵ درصد به سفرسان

بودن، سه بیت معادل ۵,۴ درصد کیمیاوش بودن، شش بیت معادل ۱۰,۷ به پناهگاه بودن و چهار بیت معادل ۷,۱ درصد به رازگونه بودن عشق اختصاص یافته است. نمودار فراوانی‌های یاد شده به شکل زیر قابل ترسیم است:



۲-۳-۲. احمد شاملو

در اشعار احمد شاملو، از بین صد و دوازده بیتی که در آن‌ها مستقیماً به استعاره مفهومی عشق پرداخته شده است، سه بیت معادل ۲,۷ درصد به هدیه‌گونگی، چهار بیت معادل ۳,۶ درصد به انسان‌شدگی، پنج بیت معادل ۴,۵ درصد به سرودوارگی، سه بیت معادل ۲,۷ درصد به دریاگونه بودن، پنج بیت معادل ۴,۵ درصد به سفرسان بودن، سه بیت معادل ۳,۶ درصد به کیمیاوش بودن، شش بیت معادل ۵,۷ درصد به پناهگاه بودن و پنج بیت معادل ۴,۵ درصد به رازگونه بودن عشق اختصاص یافته است. نمودار فراوانی‌های یاد شده به شکل زیر قابل ترسیم است:



■ راز ■ پناهگاه ■ کیمیا ■ سفر ■ دریا ■ سرود ■ انسان ■ هدیه

۲-۴. حوزه‌های محمل غیرمشترک عشق در اشعار سعدی یوسف و احمد شاملو

۲-۴-۱. حوزه‌های محمل خاص شعر سعدی یوسف

۲-۴-۱-۱. عشق، گل است

«أکاد أرى في الحروف / شذى الحبِّ والموعدا»^(۱) (یوسف، ۲۰۱۴م، ج ۱، ص ۶۰۳).

۲-۴-۱-۲. عشق، معلم است

«عَلِّمْنِي حُبُّكَ يَا قَلْبِي / أَنْ أَمْزِجَ خَمْرًا بِالْعَسَلِ / عَلِّمْنِي حُبَّكَ؛ عَلِّمْنِي»^(۲) (یوسف،

۲۰۱۴م، ج ۳، ص ۵۹).

۲-۴-۱-۳. عشق، آتش است

«إِنَّ فِي «فارس» الكؤوس حبيباً سوف يُذكي الهوى ويُطفي جراحی»^(۳) (یوسف،

۲۰۱۴م، ج ۱، ص ۶۴۷).

(۱) دارم در نامه‌ها عطر عشق و قرار را می بینم.

(۲) ای قلب من! عشق تو به من آموخت / شراب را با عسل بیامیزم / عشق تو به من آموخت؛ او به من آموخت.

(۳) در «شوالیه جام‌ها» عاشقی است که به شور دامن خواهد زد و زخم‌هایم را خاموش خواهد کرد.

- ۲-۴-۱-۴. عشق، رنگرز است
 «أحبك /.../ وأختاً تلون فجر الإخاء / وتصبغ بالحب أوطانیه»^(۱) (همان: ص ۶۲۳).
- ۲-۴-۱-۵. عشق، پیغام است
 «فأجاب الفتی: لقد كنتُ في القصر وأبلغتُها الهوی والسلاّم»^(۲) (همان: ص ۲۱۲).
- ۲-۵. حوزه‌های محمل خاص شعر احمد شاملو
 ۲-۵-۱. عشق، مجرم است
 احوال زمانه را آینگی می‌کند
 «و عشق را / کنار تیرک راه‌بند / تازیانه می‌زنند» (شاملو، ۱۳۸۱ هـ.ش، ص ۸۲۴)
- ۲-۵-۲. عشق، معبود است
 «برهنه / بگو برهنه به خاکم کنند / سراپا برهنه / بدانگونه که عشق را نماز
 می‌بریم» (همان: ص ۷۴۴).
- ۲-۵-۳. عشق، ابزار است
 ابزار تحمل زندگی
 «آنک چشمانی که خمیرمایه مهر است / وینک مهر تو: / نبردافزاری / تا با تقدیر
 خویش پنجه در پنجه کنم» (همان: ص ۴۵۳).
- ۲-۵-۴. عشق، جنین است
 «خاطره‌ام که آبستی عشقی سرشار است / کیفِ مادر شدن را / در خمیازه‌های
 انتظاری طولانی / مکرر می‌کند» (همان: ص ۴۶۷).
- ۲-۵-۵. عشق، آفتاب است
 «وای اگر تابد به زندانبانِ ریش / آفتاب عشقی از مجبوسِ خویش!» (همان: ص ۳۲۳).
- ۲-۵-۶. عشق، مکان است
 «در فراسوهای عشق / تو را دوست می‌دارم / در فراسوهای پرده و رنگ» (همان:
 ص ۵۰۰).

(۱) دوستت دارم/.../ و خواهری که طلوع برادری را رنگین می‌کند و وطن خود را با عشق رنگ می‌کند.

(۲) ** پسر پاسخ داد: من در قصر بودم و به او عشق و آرامش را رساندم.

۳. نتایج پژوهش

با بررسی تطبیقی مفهوم «عشق» و مشخصات فنی آن در اشعار سعدی یوسف و احمد شاملو چنین نتیجه‌گیری می‌شود که نقاط اشتراک و اختلافی به شرح زیر در شعر این دو شاعر وجود دارد:

عشق در شعر یوسف و شاملو، «هدیه‌ای» است گران‌بها که به آدمی ارزانی شده است. برجسته کردن وجه «هدیه بودن» عشق از بینش انسان‌مدارانهٔ این دو شاعر سرچشمه می‌گیرد.

یوسف و شاملو گاهی عشق را در هیأت انسانی مفهوم‌سازی می‌کنند تا بتوانند با دادن صفات انسانی، علاوه بر ملموس کردن این مفهوم، بر روی آن رنگی از طراوت و زندگی بپاشند.

در نگاه سعدی یوسف و احمد شاملو، عشق سرود است. گاه سرود پیروزی آدمی بر مرگ و نیستی و گاه سرود رهایی بخش انسان‌های در بند حکومت‌های خودکامه و آدمی‌خوار. از نظر این دو شاعر، زیباترین سرودی که انسان می‌تواند بخواند، سرود عشق است.

شاملو و یوسف در روند مفهوم‌سازی عشق به وسیلهٔ دریا، بیش از هر چیز به عمق و همچنین به خاصیت تطهیر کنندگی این دریا نظر داشته و این وجه از دریا را برجسته کرده‌اند.

در شعر شاملو و یوسف، عشق سفری است که آغاز و پایان دارد. از نقطه‌ای شروع شده و به ناگزیر در نهایت در نقطه‌ای به پایان خواهد رسید.

در گفتمان این دو شاعر، عشق مفهومی رهایی‌بخش است که تحقق و تقرُّرش می‌تواند به کنار رفتن استبداد و نفرت نهفته در دل آن و به نجات انسان بینجامد. عشق در شعر یوسف و شاملو، پروردگار معجزات و معجزه‌نهایی است.

در اشعار یوسف و شاملو، عشق و حماسه سخت به هم در آمیخته شده است و همین در آمیختگی تغزل و حماسه، چهرهٔ خاصی از عشق را در اشعار این شاعران

به نمایش می‌گذارد. یوسف و شاملو چنان درگیر رویدادهای اجتماعی و دردهای مشترک بشری هستند که حتی در عاشقانه‌ترین اشعار آنان نیز ردّ عقیده یا دردی اجتماعی به چشم می‌خورد.

در شعر یوسف و شاملو حوزه مفهومی عشق به وسیله حوزه مفهومی راز تبیین شده است. این نگاه به عشق می‌تواند معلول زمانه‌ای باشد که آشکار کردن عشق و دوستی و سخن از پیوند و بوسه، جرمی نابخشوندنی محسوب می‌شود و به همین دلیل در پرده نگاه داشتن عشق، عملی عقلانی است.

مهم‌ترین حوزه‌های محمل مشترک برای عینیت بخشیدن به مفهوم انتزاعی عشق و مفهوم‌سازی آن در شعر این دو شاعر عبارتند از هشت حوزه عینی هدیه، انسان، سرود، دریا، سفر- مسافر، کیمیا، پناه‌گاه و راز.

موارد اختلاف در شواهد مورد بررسی، به طرز شگفت‌آوری بسیار ناچیز و بلکه در حدّ صفر است. تنها مورد اختلاف در مفهوم‌سازی عشق از طریق انسان است که در آن، یوسف عشق را تنها در هیأت انسانی مفهوم‌سازی می‌کند اما شاملو پا را از این هم فراتر می‌گذارد و نه تنها عشق را انسان‌واره‌ای می‌بیند، بلکه انسان را به تمامی، تصویر و تجسیم این مفهوم می‌داند.

در شعر یوسف، حوزه محمل «سفر» و در شعر شاملو، حوزه محمل «پناه‌گاه» بیشترین بسامد را از آن خود کرده‌اند.

- در بخش حوزه‌های محمل غیرمشترک شعر دو شاعر می‌توان به حوزه‌های معلّم، آتش، گل، رنگ‌رز، پیغام در اشعار یوسف و حوزه‌های مجرم، معبود، ابزار، نوزاد، آفتاب، مکان در اشعار شاملو اشاره کرد.

- تمامی محمل‌های مشترک و غیرمشترک مرتبط به عشق در شعر سعدی یوسف و احمد شاملو جنبه نوآورانه و هنجار شکنانه دارند و برآمده از دل واقعیت زمانه‌اند؛ به این معنا که مفهوم انتزاعی عشق که در شعر گذشته فارسی و عربی غالباً از طریق کلیشه‌های ملموسی مانند «بیماری»، «آتش»، «تب» و... باز نموده می‌شد،

در شعر این دو شاعر، با مفاهیم ملموس بدیعی همچون «هدیه»، «سرود» و «پناه‌گاه» مفهوم‌سازی شده‌اند. خاستگاه این استعاره‌های نو، متفاوت بودن شرایط اجتماعی-سیاسی زمانه زندگی این دو شاعر با گذشته است و این استعاره‌ها همه مولود زمانه و شرایط حاکم بر آنند. زمانه‌ای که در آن عشق تا حدّ شیء مفقودی تقلیل داده شده است و به ناگزیر باید به جست و جوی آن برخاست. این عشق در صورت پیدا شدن، می‌تواند پناه‌گاهی برای فرار از واقعیت‌های تلخ موجود باشد؛ همچنان که بنابر بینش سیاسی این دو شاعر، عشق در ذات خود هدیه‌ای است که به آدمی ارزانی داشته شده است تا او نیز به نوبه خود آن را به دیگران هدیه دهد. این عشق سرود وحدت‌بخشی و یکپارچه بودن است که می‌تواند در نهایت به نجات انسان بینجامد.

منابع

١. جوني، رنا؛ و قمرعدنان شاهين، (١٤٠١ هـ.ش)، «صورة الحُبِّ والفراقِ في شعرِ غادة السَّمانِ وفروغ فرخزاد، (دراسة مقارنة)»، الدراسات الأدبية، دورة ٥٢، شماره ١٠٤، صص ١٦١-١٣٩.
٢. الحراصي، عبد الله، (٢٠٠٢م)، دراسات في الاستعارة المفهومية، الطبعة الثالثة، سلطنة عمان: مؤسسة عمان للصحافة والأبناء والنشر والاعلان.
٣. علوش، سعيد، (١٩٨٧م)، مدارس الأدب المقارن؛ دراسة منهجية، الطبعة الاولى، المركز الثقافي العربي.
٤. يوسف، سعدى، (٢٠١٤م)، الأعمال الشعرية: ديوان غرفة شيراز، ج ٦، الطبعة الاولى، بيروت، منشورات الجمل.
٥. يوسف، سعدى، (٢٠١٤م)، الأعمال الشعرية: قصائد أقل صمتا، ج ٢، الطبعة الاولى، بيروت: منشورات الجمل.
٦. يوسف، سعدى، (٢٠١٤م)، الأعمال الشعرية: جنة المنسيات، ج ٣، الطبعة الاولى، بيروت، منشورات الجمل.
٧. يوسف، سعدى، (٢٠١٤م)، الأعمال الشعرية: حياة صريحة، ج ٤، الطبعة الاولى، بيروت، منشورات الجمل.
٨. يوسف، سعدى، (٢٠١٤م)، الأعمال الشعرية: قصائد الخطوة السابعة، ج ٧، الطبعة الاولى، بيروت: منشورات الجمل.
٩. يوسف، سعدى، (٢٠١٤م)، الأعمال الشعرية: الليالي كلها، ج ١، الطبعة الاولى، بيروت: منشورات الجمل.
١٠. يوسف، سعدى، (٢٠١٤م)، الأعمال الشعرية: حفيد أمري القيس، ج ٥، الطبعة الاولى، بيروت: منشورات الجمل.
١١. پاشايي، علي، (١٣٧٨ هـ.ش)، نام همه شعر هاي تو، (زندگی و شعر احمد شاملو)، چاپ اول، تهران: انتشارات نشر ثالث.

۱۲. تصدیقی، سمیه، (۱۴۰۰هـ.ش)، «بررسی تطبیقی استعاره شناختی عشق در مثنوی های عطار و مثنوی مولانا»، دوفصلنامه علمی بلاغت کاربردی و نقد بلاغی، ۶، صص ۱۱-۳۴.
۱۳. حریری، ناصر، (۱۳۸۵هـ.ش)، درباره هنر و ادبیات، (گفت و گوی ناصر حریری با احمد شاملو)، چاپ پنجم، تهران: انتشارات نگاه.
۱۴. حسینی، حسن؛ و موسی بیدج، (۱۳۸۰هـ.ش)، نگاهی به خویش، تهران: سروش.
۱۵. دانسی، مارسل، (۱۳۸۷هـ.ش)، نشانه شناسی رسانه ها، ترجمه گودرز میرانی و بهزاد دوران، چاپ اول، تهران: چاپار آئینه نما.
۱۶. راسخ مهند، محمد، (۱۳۸۹هـ.ش)، درآمدی بر زبان شناسی شناختی، (نظریه ها و مفاهیم)، تهران: سمت.
۱۷. شاملو، احمد، (۱۳۸۱هـ.ش)، مجموعه آثار، چاپ سیزدهم، تهران: مؤسسه انتشارات نگاه.
۱۸. شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۸۰هـ.ش)، شعر معاصر عرب، تهران: انتشارات سخن.
۱۹. شمیسا، سیروس، (۱۳۸۶هـ.ش)، بیان، تهران: نشر میترا.
۲۰. شوالیه، ژان؛ و آلن گربران، (۱۳۸۵هـ.ش)، فرهنگ نمادها، مترجم: سودابه فضایی، چاپ سیزدهم، تهران: جیحون.
۲۱. صفوی، کورش، (۱۳۸۲هـ.ش)، «بحثی در باره طرح های تصویری از دیدگاه معناشناسی شناختی»، نامه فرهنگستان، ۱، ۸۵-۶۵.
۲۲. صفوی، کوروش، (۱۳۸۳هـ.ش)، درآمدی بر معنی شناسی، چاپ دوم، تهران: سوره مهر.
۲۳. گوجش، زولتان، (۱۳۹۳هـ.ش)، مقدمه ای کاربردی بر استعاره، مترجم: شیرین پوراابراهیم، تهران: سمت.

۲۴. لنگرودی، شمس، (۱۳۸۱ هـ.ش)، «شاعر معصومیت و اقتدار»، بامداد همیشه، چاپ اول، به اهتمام آیدا سرکیسیان، تهران: نگاه.
۲۵. لیکاف، جرج، (۱۳۸۳ هـ.ش)، «نظریه‌ی معاصر استعاره»، ترجمه‌ی فرزانه سجودی، استعاره مبنای تفکر و ابزار زیبایی‌آفرینی، به کوشش فرهاد ساسانی، تهران، سوره مهر، صص ۱۹۵-۲۹۸.
۲۶. لیکاف، جرج و جانسون، مارک، (۱۳۹۵ هـ.ش) استعاره‌هایی که با آنها زندگی می‌کنیم، ترجمه‌ی هاجر آقاابراهیمی، چاپ دوم، تهران، علم.
۲۷. نجفی، عباس، (۱۳۸۹ هـ.ش)، «عبدالوهاب البیاتی و احمد شاملو در آینه ادبیات تطبیقی»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه فردوسی مشهد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
۲۸. یوست، فرانسوا، (۱۳۸۸ هـ.ش)، «فلسفه و نظریه جدید در ادبیات تطبیقی»، مترجم علیرضا انوشیروانی، سال دوم، شماره ۸، صص ۳۷-۵۶.

1. Aldridg, A. O., (1969), Comparative Literature: Matter and Method. Chicago: University of Illinois Press.
2. Johnson, M., (1978), Body in the Mind: The Bodily Basis of Meaning Imagination and Reason. Chicago: University of Chicago Press.
3. Kövecses, Zoltán. (2002), Metaphor: A Practical Introduction; New York: Oxford University Press.
4. Remak, Henry, «Comparative Literature, It's Definition and Function», Comparative Literature, Method and Perspective, Edited by Newton Phelps, Stallknecht and Horst Fernz, Carbondal, Illinois University Press, p.p:3-37, 1961.